

نماد چیست؟ استعاره کدام است؟

محمدعلی گلستانی شیشوان

دبیر زبان و ادبیات فارسی دبیرستان و
مرکز پیش‌دانشگاهی رازی و مدرس
دانشگاه آزاد اسلامی واحد عجب شیر

چکیده

در کتاب‌های درسی دوره متوسطه کم و بیش به استعاره توجه شده است و دانش‌آموزان هم تا حدودی درباره آن حضور ذهن دارند اما با نماد آشنایی ندارند. چرا که در هیچ یک از کتاب‌ها، تعریف و توصیفی از آن نشده و تنها در بعضی خودآزمایی‌ها سؤال می‌شود فلان واژه «نماد» چیست یا در متن درس‌ها مثلاً نوشته می‌شود که سنگ نماد و نشان نرمی ناپذیری و ... است. براین اساس، دانش‌آموزان در تشخیص نماد و استعاره دچار سردرگمی و شک و تردید می‌شوند و یکی را به جای دیگری به کار می‌برند.

در این مقاله سعی شده است بعد از تعریف و توضیح هر یک از آن‌ها، مرز بین نماد و استعاره از نظر گاه‌های متفاوت مشخص شود و شباهت‌ها و تفاوت‌هایشان بیان گردد.

کلیدواژه‌ها: نماد، استعاره، رمز، سمبل

مقدمه

بیان مفاهیم هنری همیشه به‌طور حقیقی و صریح صورت نمی‌گیرد. بعضی از هنرمندان شیوه بیان غیر صریح و مجازی را بر صریح و حقیقی ترجیح می‌دهند. از جمله این شیوه‌ها عبارت‌اند از کاربرد نماد، استعاره و ...

نماد در لغت به معنی نمود، نما و نماینده است و در برابر واژه فرنگی symbol می‌آید

که از کلمه یونانی symbolon به معنی علامت، نشانه و اثر گرفته شده است.

نماد عبارت است از چیزی که نماینده چیز دیگری باشد اما این نماینده بودن نه به علت شباهت دقیق میان دو چیز، بلکه از طریق اشاره مبهم یا رابطه‌ای اتفاقی یا قراردادی است.

استعاره در لغت به معنی عاریت گرفتن، به عاریت خواستن، ابرمان گرفتن و یکی از انواع مجاز است و عبارت از اضافه (نسبت) مشبیه به یا مستعار به مشبه یا مستعارمنه که با علاقه باشد. پس اگر مشبه به ذکر و مشبه ترک شود، استعاره مصرحه است و اگر عکس شود استعاره مکئیه.

نماد نماینده واقعه‌ای است که به سختی قابل تصور است. نماد نشانه‌ای است که با استفاده از عناصر عینی طبیعت چیزی غایب و نامحسوس را مجسم می‌کند. گاهی واژه‌های رمز، نشانه و مظهر را نیز معادل این کلمه دانسته‌اند.

مقایسه نماد با استعاره

نماد، شیء بی جان یا موجود جاننداری است که هم خودش است و هم مظهر مفاهیمی فراتر از خودش. اگر چه نماد به معنی نشانه است، تفاوت آن با نشانه در آن است که نشانه مفهوم ساده و واحدی را می‌رساند؛ مثل علائم رانندگی یا پرچم. دریافت پیام چنین نشانه‌هایی نیاز به

بسترسازی و متن خاصی ندارد و از این رو نشانه از جهت انتقال پیام خود کفایت اما دریافت پیام نماد و نوع آن پیام به متن یا عوامل پیرامون آن بستگی دارد؛ برای مثال، تندیس دست بریده در مذهب شیعه هم نشانه و مظهر دست بریده حضرت ابوالفضل در واقعه کربلاست و هم مظهر مظلومیت تشیع. این مفهوم دوم در بستر تاریخ تشیع قابل دریافت است.

در ادبیات، نماد یکی از شگردها و ترفندهای تصویرگری و از جمله امور حوزه بیان است.

نمادهای ادبی بیش از آنکه از حوزه‌های دیگر تقلید شده باشند، زاینده ذهن خلاق نویسنده و شاعرند. حتی چنانچه نماد از جای دیگر وام گرفته شده باشد، بنا به شرایط اثر تغییر می‌کند و نقش تازه‌ای به خود می‌گیرد. گاه نماد و استعاره به غلط به جای یکدیگر به کار می‌روند اما باید گفت تفاوت استعاره با نماد در چند نکته است:

نخست آنکه در استعاره، مستعار یا بردار جانشین مستعارمنه یا هدف می‌شود؛ یعنی، هویت خود را از دست می‌دهد تا هویتی تازه کسب کند. مثلاً وقتی شاعر می‌گوید: «آیا دوباره روی لیوان‌ها خواهم رقصید؟» (فروغ فرخزاد) با انتساب رقصیدن حباب گونه روی آب برای سعادت خودش، تصویری از ناپایداری خوشبختی کاذب خلق می‌کند. در این تصویر «من» هویت

خود را ترک کرده و به طور تلویحی هویت «حباب» را پذیرفته است. بنابراین، او دیگر «من» انسانی نیست اما همین شاعر (فروغ فرخزاد) وقتی می‌گوید: «شاید حقیقت، آن دو دست سبز جوان بود آن دو دست سبز جوان که زیر بارش یک ریز برف مدفون شد» کلمه برف هویت خود را از دست نداده است، یعنی، هم برفی است که وقتی می‌بارد همه چیز را می‌پوشاند، و هم به لحاظ القائاتی که از رنگ سفید و کلمه دفن و تکرار معنی دار آن در شعر ایجاد می‌شود، در مفهومی فراتر از وجود واقعی‌اش، یعنی به مفهوم مرگ، به کار رفته است. این مفهوم فراتر بیش از آنکه به صراحت بر زبان آمده باشد، به خواننده یا شنونده القا می‌شود. القا از ویژگی‌های نماد است.

دومین تفاوت نماد و استعاره این است که استعاره به متن پیرامون نیاز ندارد. حتی یک عبارت دو کلمه‌ای می‌تواند استعاره باشد؛ مثلاً «گل خندید». در این مثال، واضح است که گل هویت گیاهی خود را از دست داده و به واسطه فعل «خندیدن» هویتی انسانی یافته است.

اما نماد به محیطی نیاز دارد که در آن از رهگذر تکرارهای معنی‌دار شکوفا شود. در نمونه‌ای که از فروغ فرخزاد نقل شد، برف به دلیل بسامد بالا در شعرهای فروغ نقشی معنی‌دار می‌یابد و به کمک عوامل پیرامونی در اشعار او مظهر و نماد مرگ است. حال چنانچه این محیط و عوامل پیرامون تغییر کند و برف باز هم نماد باشد، لزوماً نماد مرگ نخواهد بود.

اما استعاره با نماد شباهتی هم دارد و آن، در ویژگی همانندسازی است؛ زیرا در هر دو این مجازها نوعی همانندسازی رخ می‌دهد. از نظر تظاهر زبانی، نشانه نماد، تکرار در متن کلام است و مفهوم نمادین از شرایط بستر کلام متولد می‌شود. به عبارت دیگر، استعاره چنان است که لفظی را به مناسبت کمال شباهت در یکی از صفات به جای لفظی دیگر به کار برند.

چنان‌که مرد دلیر را «شیر» خوانند؛ به لحاظ اشتراک و مشابهتی که میان این دو در صفت شجاعت هست. بلاغیون قدیم به تبع ارسطو، عموماً

استعاره را تشبیهی گفته‌اند بدون ادات تشبیه و مشبه. به موجب تعریف‌های منتقدان، هر استعاره ابتدا در ذهن شاعر به صورت تشبیه پدید می‌آید، سپس شاعر با حذف ادات تشبیه و تلخیص آن، استعاره می‌سازد. برای مثال، وقتی فردوسی در وصف نعره رستم می‌گوید: «به رزم اندرون غرشی کرد شیر» پیش از این در ذهن خود رستم (مشبه یا مستعار منه) را به شیری (مشبه‌به یا مستعار) تشبیه کرده و سپس در لفظ، مستعار منه یا مشبه (رستم) را حذف کرده است؛

یعنی مشبه طوری در مشبه به دخول کرده که گویی یکی از افراد مشبه‌به است. (زرین کوب، ۱۳۶۳)

البته ادیبان امروز، اصطلاح استعاره را تنها در مورد استعاره مصرحه به کار می‌برند و آنچه را قدما «استعاره مکنیه» نامیده‌اند در مبحثی به نام تشخیص (شخصیت‌بخشی ← آدمی‌گونگی) قرار می‌دهند. پس تشخیص قسمی از استعاره مکنیه است که در آن شاعر یا نویسنده به مظاهر طبیعت و موجودات بی‌روح یا امور انتزاعی، صفات و خصایص انسانی می‌بخشد. برای مثال در بیت:

فراق را به فراق تو مبتلا سازم

چنان که خون چکد از دیدگان فراق
(حافظ)

حافظ به «فراق» که از امور انتزاعی و ذهنی است، صفات انسانی بخشیده و او را به انسان مانند کرده است.

در قاعده و فرمولی خاص می‌توان این‌گونه بیان کرد که «همه اضافه‌های استعاری، استعاره مکنیه هستند اما هر استعاره مکنیه‌ای تشخیص نیست. استعاره مکنیه‌ای که «مشبه‌به» آن انسان باشد، تشخیص است.

البته بحث ما بر سر نماد و استعاره است بدون توجه به مصرحه و مکنیه بودن استعاره. برای روشن شدن مطلب به مثال‌های زیر توجه می‌کنیم.

در صفحه ۶۸ کتاب زبان و ادبیات فارسی عمومی پیش‌دانشگاهی چاپ ۹۱ در خودآزمایی شماره ۲ آمده است: «دو نماد «خاموشی» را در این درس نشان دهید.»

با توجه به عنوان درس پانزدهم (پرورده‌گویی) که از ابتدای باب هفتم بوستان سعدی (گفتار اندر فضیلت خاموش) انتخاب شده بیت‌هایی که نماد خاموشی در آن‌ها آمده است به شرح زیرند:

اگر پای در دامن آری چو کوه

سرت ز آسمان بگذرد در شکوه

صدفوار گوهر شناسان راز

دهان جز به لؤلؤ نکردند باز

در این درس از ۱۵ بیت، ۱۲ بیت ما را به بیت مشهور نظامی «کم‌گوی و گزیده گوی چو در/ تا ز اندک تو جهان شود پر» متوجه می‌سازد. در بیت اول می‌گوید: اگر

مانند کوه سکوت اختیار کنی و خاموش باشی در شکوه و عظمت به والاترین مقام می‌رسی. در بیت دوم می‌گوید: انسان‌های

آگاه مانند صدف همیشه خاموش‌اند و فقط موقع گفتن سخنان پرمحتوا دهان باز می‌کنند... با توجه به معنی و مفهوم بیت‌ها،

واژه‌های کوه و صدف نماد، مظهر، رمز و نشان خاموشی هستند و نمی‌توان آن‌ها را استعاره گرفت. اگر بگوییم کوه استعاره از

خاموشی است، معنی نمی‌دهد؛ یعنی کوه مشبه‌به است و خاموشی مشبه! اصلاً چنین معادله‌ای امکان ندارد. در این صورت وجه

شبه‌شان چیست؟ اگر کمی دقت کنیم، ما وجه شبه و ویژگی یک چیز را نماد قرار می‌دهیم. خاموشی ویژگی کوه و جزء

چندین صفت آن است.

کوه ویژگی‌ها و صفات زیادی دارد که یکی هم خاموشی است. صدف هم همین طور است و نمی‌توانیم بگوییم صدف استعاره از خاموشی است.

سخن دیگر اینکه در این بیت‌ها کوه و صدف برای مشبه‌ها، مشبه‌به واقع شده‌اند:

اگر انسان (مشبه) مانند کوه (مشبه‌به) باشد وجه شبه: خاموشی است، گوهر شناسان (مشبه) مانند صدف (مشبه‌به) هستند،

وجه شبه خاموشی است؛ لذا نمی‌توانیم وجه شبه یک تشبیه یا استعاره را دوباره استعاره بدانیم.

به این بیت از منوچهری دامغانی توجه فرمایید:

«در دهن لاله باد، ریخته و بیخته

بیخته مشک سیاه، ریخته در تمین

در این بیت علاوه بر اینکه انواع آرایه‌ها موجود است، از جمله استعارهٔ مکنیه (تشخیص)، دو مورد یکی به صورت اضافی (اضافهٔ استعاری) دهن لاله، و دیگری به صورت نهاد - گزاره‌ای، باد مشک سیاه بیخته و در ثمین ریخته، جناس (بیخته - ریخته) لف و نشر مشوش: (ریخته و بیخته ۱ و ۲ لف) و (بیخته مشک، ریخته دُر ۱ و ۲) نشر است.

مشک: استعاره از سیاهی وسط گل لاله، یعنی مشک مشبه‌به، مشبه را خودمان می‌آوریم سیاهی وسط لاله از نظر رنگ و مدل در: استعاره از قطرات باران از نظر ارزش و شکل و ... یا این بیت از ملک الشعراء بهار: تا در دو ورم فرو نشیند/ کافور بر آن ضمد کردند.

ورم: استعاره از برآمدگی و برجستگی کوه - از نظر شکل و نوع. کافور استعاره از برف قلّه کوه از نظر رنگ. منظور از نوشتن این بیت‌ها برای نشان دادن استعاره این است که نمی‌توانیم به این کلمات فقط بگوییم نماد، مثلاً نمی‌توانیم بگوییم کافور نماد برف است. در نماد گویی وجه شبه استعاره را نماد قرار می‌دهیم.

می‌توان گفت استعاره نماد هم می‌تواند باشد ولی نماد همیشه نمی‌تواند استعاره باشد. برای روشن شدن مطلب به این بیت مولوی هم نظر می‌افکنیم.

بشنو از نی چون حکایت می‌کند
از جدایی‌ها شکایت می‌کند

در این بیت می‌گوییم «نی» استعاره از مولاناست؛ یعنی نی مشبه‌به، مولانا مشبه چرا که مولانا در چند جا در مثنوی خود را به نی تشبیه کرده است. وجه شبه «جدا شدن» و «میان تهی بودن»، «غریب دور افتاده از اصل و منشأ خود» (وطن) است. لذا می‌توان وجه شبه این استعاره را نماد هم خواند و گفت نی نماد غریب دور افتاده از اصل خود است.

به جملهٔ زیر از درس سوم (کاوه دادخواه) نگاه کنید: «ضحاک در داستان‌های ایرانی - مظهر - نماد خوی شیطانی است و زشتی و بدی». در این عبارت، نمی‌توان به ضحاک غیر از نماد چیز دیگری گفت.

همچنین در بیت زیر از حافظ دو کلمه

«ستاره» و «ماه» می‌توانند معنای نمادین داشته باشند:

ستاره‌ای بدرخشید و ماه مجلس شد
دل رمیدهٔ ما را انیس و مونس شد

در نگاه نخست، می‌توان گفت «ستاره و ماه» هر دو استعاره از معشوق‌اند اما زمانی که مفهوم گستردهٔ نمادین آن را در نظر می‌آوریم، ممکن است هم به معشوق خاکی (انسان عادی) دلالت کنند هم به معشوق افلاکی (خدا) و یا مثلاً به انسانی که هم جنبه‌ها و ویژگی‌های بشری دارد و هم جنبه‌های الهی. چنانچه مشاهده می‌شود، از این دو نماد مفاهیم پیچیده و گسترده‌ای می‌توان استنباط کرد.

به‌طور کلی، نمادهای ادبی را می‌توان به

ادیبان امروز، اصطلاح استعاره را تنها در مورد استعارهٔ مصرحه به کار می‌برند و آنچه را قدما «استعارهٔ مکنیه» نامیده‌اند در مبحثی به نام تشخیص (شخصیت بخشی ← آدمی گونگی) قرار می‌دهند

سه دسته تقسیم کرد:

الف. نمادهای مرسوم یا شناخته شده: در ادبیات و فرهنگ یک ملت و گاه حتی در ادبیات جهان معروف‌اند و مفهوم آن‌ها شناخته شده است؛ مانند نماد «برآمدن آفتاب» به نشانهٔ تولد و زندگی و یا «غروب آفتاب» که نشانهٔ مرگ و نیستی است و تقریباً جنبهٔ جهانی دارد.

ب. نمادهای ابداعی یا شخصی: این نمادها معنی از پیش شناخته‌ای ندارند و آن‌ها را شاعران یا نویسندگان ابداع می‌کنند. مثلاً نمادهای نیلوفر، آب، درخت در شعر سهراب سپهری همگی نمادهای ابداعی هستند:

من مسلمانم/ قبله‌ام یک گل سرخ (نماد عشق، قلب انسان و ...) جانمازم چشمه، مهرم نور/ دشت سجادهٔ من ...

پ. نمادهای واقعی یا ناآگاهانه: این نوع نمادها و آثاری که از این نمادها بهره‌مندند، حاصل عوالم روحی و تجربه‌های ذهنی هستند که برای نویسندگان و شاعران پیش می‌آید. در این نوع آثار، کلمه از وظیفهٔ اصلی خود، که ایجاد ارتباط است، باز می‌ماند و وسیله‌ای اختصاصی در اختیار شاعر یا نویسنده می‌شود تا آن را بنا به میل خود به کار گیرد. آثار شاعران پیرو مکتب سمبولیسم یا نمادگرایی و بعضی از نمونه‌های شعر عرفانی در زبان فارسی حاوی این نوع نماد است. آثار نمادین به خصوص وقتی از نوع دوم و سوم باشند، به تفسیر نیاز دارند؛ مثلاً شرح و تفسیر اشعار عرفانی حافظ سال‌ها بلکه قرن‌هاست که موضوع کار شارحان و مفسران قرار گرفته است. غزل‌های حافظ بستر مناسبی برای رویش نمادهای عرفانی است.

برای مثال، به ابیات آغازین یک غزل دقت می‌کنیم:

سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد
آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد
گوهری کز صدف کون و مکان بیرون است
طلب از گم‌شدگان لب دریا می‌کرد ...
دیدمش خرم و خندان قدح باده به دست
و اندر آن آینه صد گونه تماشا می‌کرد ...

در شعر فارسی معاصر نیز نوعی شعر اجتماعی نمادگرا رایج شده است که پیشاهنگ آن، نیما یوشیج است. این نوع شعر، به‌خصوص از سال ۱۳۳۲ به بعد، تحت تأثیر محیط سیاسی ایران رواج بیشتری یافت. شعر تمثیلی و نمادین «زمستان» اثر مهدی اخوان ثالث نمونهٔ درخشانی از این نوع است. در این شعر، اخوان عصر خفقان، ناآگاهی، نبودن آزادی بیان و قلم و ... را با زبان نمادین به تصویر می‌کشد.

زمستان (نماد خفقان و نابودی آرمان‌ها) ...
که سرما سخت سوزان است ... (نماد موانع راه آزادی)

نفس کاینست پس دیگر چه داری چشم ...
(نماد آزادی خواهی)

مسیحای جوانمرد من ای ترسای پیر
 پیرهن چرکین ... (نماد جان بخشی)
 چه می گویی که بیگه شد، سحر شد بامداد
 آمد ... (نماد امید و گشایش)
 حریفارو چراغ باده را بفرورز شب با روز
 یکسان است ... (نماد وحدت و یکرنگی)
 بسیاری از داستان‌های رمزی، مثلاً آثار
 کافکا، را هم می توان تمثیلی دانست. در
 حقیقت، نماد و سمبل از اجزاء تمثیل اند؛
 مثلاً عطار در «منطق الطیر» هم از تمثیل
 و هم از سمبل استفاده کرده است. اگر
 در یک اثر بسامد سمبل زیاد باشد، بهتر
 است به اثر تمثیلی، رمزی نمادی بگوییم.
 اینک به عنوان نمونه دو بیت از حکایات
 کوتاه منطق الطیر ذکر می شود. عنوان همه
 این حکایات در منطق الطیر «الحکایه و
 التمثیل» است:

گفت چون اسکندر آن صاحب قبول
 خواستی جایی فرستادن رسول
 چون رسول آخر خود آن شاه جهان
 جامه پوشیدی و خود رفتی نهان ...
 گر برون حُجره شه، بیگانه بود
 غم مخور چون در درون همخانه بود
 در این حکایت اسکندر و شاه، سمبل
 خدا و رسول سمبل انسان و موجود است
 و حُجره سمبل دل است. مراد این است
 که خداوند انسان را به صورت خود خلق
 کرده است و به عنوان خلیفه خود به زمین
 فرستاده و خانه او در دل انسان است.
 در تمثیل، سمبل‌ها یا سنتی هستند (مثلاً
 طوطی رمز و نماد روح در داستان طوطی و
 بازرگان) و یا قراردادی، و نویسنده آن‌ها را
 آگاهانه انتخاب کرده است تا تمثیل بسازد
 (مثل سمبل‌های شعر سیاسی اخوان) اما
 جالب است که سمبل و نماد اصالتاً و به
 ذات خود باید ناخودآگاه باشد ... اما در
 آثار سمبولیستی سمبل‌ها خصوصی یا
 خودآگاه‌اند.

نتیجه‌گیری

نماد مانند سایر مفهوم‌های هنری، تعریف
 جامع و مانعی ندارد اما به عنوان چیزی
 تعریف می شود که به جای چیز دیگری قرار
 گرفته باشد. به عبارت دیگر، چیزی است که
 معنای خود را بدهد و جانشین چیز دیگری

نیز بشود یا چیز دیگری را القا کند. مثلاً
 وقتی از «شب» حرف می‌زنیم و تاریکی را
 توصیف می‌کنیم، از آن معنایی وسیع‌تر و
 عمیق‌تر از معنای ظاهری آن می‌گیریم.
 واژه «شب» غیر از تاریکی «نماد» خفقان و
 دیکتاتوری نیز هست. در واقع در نمادگرایی
 از محسوس و عینی، مفهوم نامحسوس و
 ذهنی را اراده می‌کنیم. نمادها می‌توانند
 به صورت نشانه‌ای بیابند؛ مثل پرچم که
 تکه‌ای پارچه است و در عین حال به عنوان
 نماد برای کشوری به کار می‌رود.

نماد می‌تواند به صورت واژه‌ای بیاید؛ مثل
 آب نماد تطهیر و تاج نماد قدرت. نماد
 می‌تواند به صورت عبارتی بیاید؛ مثلاً وقتی
 مادری می‌گوید: «گل من پرپر شد» خبر از
 مرگ بچه‌اش می‌دهد.

بنابراین، نماد عبارت است از نشان
 دادن چیزی غیر از ظاهر آن؛ مثلاً وقتی
 دست‌های مشت کرده را می‌بینیم، معنای
 واحدی از آن می‌گیریم و آن، مقاومت و
 اعتراض است.

اما استعاره در واقع تصویری است که اگر
 چه اساس اولیه آن یک تشبیه در ذهن
 شاعر بوده است، اما تنها یکی از دو رکن
 اصلی تشبیه (مشبه، مشبه‌به) در سخن
 شاعر یا نویسنده حضور دارد و رکن دیگر
 را خواننده به کمک شباهت‌های ممکن
 قابل حدس - که معمولاً در بحث از استعاره
 «علاقه» نامیده می‌شود - و از قرائن موجود
 در کلام و یا حال و هوا و زمینه سخن
 می‌تواند دریابد. بنابراین، بحث از استعاره
 که علمای علم بیان انواع متعددی برای
 آن قائل شده‌اند، به بحث تشبیه و جستن
 شباهت میان اشیا مربوط می‌شود که در
 ماورای استعاره پنهان است. در حقیقت،
 استعاره به یک معنی عبارت است از ادعای
 دخول مشبه در جنس مشبه‌به و اینکه
 مشبه نیز در واقع چون فردی است از افراد
 مشبه‌به پس می‌توان گفت:

استعاره جانشین یک واژه است. نماد
 جانشین اندیشه است.
 استعاره یک تشبیه فشرده است. نماد
 سرچشمه مفاهیم و تصورات است.
 استعاره فقط یک تأویل (معنی) دارد. نماد
 تأویل‌های متعدد و بی‌شماری دارد.

استعاره به جانشین و علاقه خود پیوسته
 است. نماد تصویری است آزاد، و آزادانه
 عمل می‌کند.

استعاره جانشین یک مفهوم خارجی است.
 نماد به مفاهیم حسی تن در نمی‌دهد.

استعاره شباهت پنهان دو شیء با هم
 است. نماد با مفهوم خود وحدت ذاتی دارد.

استعاره در سطح شباهت میان اشیا
 می‌ماند. نماد به معنای نهفته در تصویر
 عمق و ژرفا می‌بخشد.

استعاره صریح و محدود است. نماد گنگ
 و بی‌کرانه است.

استعاره امر جزئی و نماد کلیت را تصویر
 می‌کند. نماد پنهان‌سازی ناخودآگاه است.

استعاره آرایه‌ای است در بدنه شعر. نماد
 کاکل شعر است و محور آن.

استعاره صورت دیگری از نشانه زبانی است
 نماد صورت یک اندیشه است.

استعاره به برونه زبان و نماد به درونۀ زبان
 معطوف است.

منابع

۱. زرین کوب، عبدالحسین؛ شعر بی‌دروغ، شعر بی‌نقاب، سازمان انتشارات جاویدان، چاپ چهارم، تهران، بهار ۱۳۶۳.
۲. پارسانسب، محمد و دیگران؛ زبان و ادبیات فارسی عمومی، دوره پیش‌دانشگاهی، شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران، چاپ هجدهم، ۱۳۹۱.